

(۳۴)

اصفهان : نظریه آقای

رسا

(عکس سمت راست)



درس خدا پرستی

دعوت بشر بطرف معنویات باولین وظیفه شاعر تخصیص داده شده چنانکه از قدیم گفته اند: انبیاء و شعراء . شعرائیکه نتایج قرائح خود را صرف انجام وظائف روحانی خود کنند، پشت سر هم ایستاده و نزدیک ترین صفوف را بیکدیگر تشکیل میدهند.

« بیچون نامه » شاعر متفکر و هوشیار : آقای « سرهنک اخگر » که

نگارنده از نزدیک باخلاق و روحیات این مرد نجیب و فاضل آشنا هستم، یکی از دلایل روشن انجام وظائف روحانی شاعر است و آنرا باید درس مؤثر خدا شناسی یا خدا پرستی نام گذارد

در متن پر آشوب صفحات کتاب روزگار فصول گله و شکایت و اعتراض

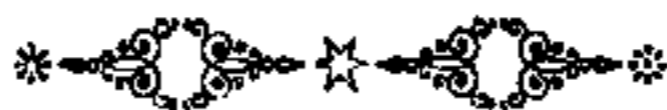
از هر جا و هر کس زیاد دیده میشود و دماغ های کم ظرف و بیحوصله دامنه

شکوه‌های طفلانه و عجیب و غریب خود را تا نقطه‌ای که میسر بوده و توانسته
کشانیده‌اند ولی بشر منصف و انسان آشنا بمراتب کمال، پیوسته مدافع این
اعتراضات بوده و از اینکه بر اثر نشریات کم وزن و سبک پیکر عقل‌واندیشه
جامعه‌ای موهون شود جلوگیری کرده‌اند.

من از صمیم قلب، این قیام عادلانه و عاقلانه و قریحه توحیدی شاعر
نازک خیال و موحد را در قبال یک طبع نارس و محدود و سرکش بگوینده
معظم تبریک گفته و از «آقای مطیمی» مدیر فاضل نامه کانون شعراء نیز
که ناشر این اثر و چراغ تازه‌ای در راه هدایت بطرف خدا پرستی روشن
کرده‌اند اظهار امتنان میکنم.

اصفهان ۱۰ اردیبهشت ۱۳۵۰

«رسا»



(۳۵)

اصفهان: نظریه آقای عبدالحسین

«سپنتا»

(عکس ست راست)



حیرت در سبب خلقت و تفکر در چگونگی وجود از آغاز آفرینش، روح بشر نا توان را همواره مشغول بخود داشته و در این موضوع:
«هر کس به قدر فهمش؛ دانست مدعا را»

همین غور و تفکر بود که آبشخور سرچشمه عرفان ایران قرار گرفت و برای قرن‌ها کشتی شکستگان این دریای بیکران را غوطه ور امواجی گردانید که حتی باد شرطه نیز نتوانست آنها را مدد کرده موفق بیدار آشنا گرداند. همینقدر هوشیاران دانستند که: هر ورق از برگ درختان سبز دفترست که از عالم اسرار و معرفت کردگار سخن میراند و دل ذره شکاف عرفا و فکر دقیق اهل تصوف دل هر ذره را شکافت و آفتابیش در میان یافت.

«کیتای» هندوان تعلیم میدهد، «در خود غور کن سپس بخارج بنگر تا هر چه را چنانکه هست به بینی. پیغمبر ایران «زرتشت» سپیتمان در «کاتها» میگوید: تو نیک و مقدس باش و بدان که جهان و آنچه در آنست نیک و مقدس است.

اسلام عالم را پرتوی از انوار «الله» میخواند و کائنات را آئینه حق‌نمای

کردگار و جلوه گاه طلعت یار میداند

چون انسان بدین حقیقت پی برد و مؤثر را در اثر دید، پرده غفلت از پیش دیده بر گرفت و چون نکو نگریست؛ هر چه دید او بود و آنچه بود مقدس، لاجرم آنچه بظهور رسید جز خیر محض نبود و اگر فکرت کوتاه بشر شری قائل شد به نسبت بود و الا هر چیز همانطور که باید باشد هست، «آنچیز که آنچنان نمیداید نیست»

«بیچون نامه اخگر» کلیدی است مفتاح این گنج و راه نمائست که قلب انسان خود پرست را بحقایق نزدیک میگرداند، در جهان معنویت مهیج روح حق طلبی است و در عالم مادی موجد حس تواضع و خوش بینی نسبت بعالم و عالمیان و در هر دو صورت تأمین کننده سعادت مادی و معنوی.

«عبدالحسین سپینا»

«رژیسور فیلمهای ناطق فارسی»



(۳۶)

تهران: نظریه آقای سیدحق الیقین

واعظ خراسانی

(عکس ست راست)



عواطف طبیعی و جذبۀ سرشار از
 محبت آن دو یگانه مروج معارف الهیه
 (آقای حسین مطیعی) و (سرکار سرهنگ
 اخگر) دامت توفیقاته این ناچیز را بشرکت
 در جواب « بیچون نامه » تشویق نمود والا

حقیر خود را هرگز قابل شرکت با فضیلتی عصر حاضر ندانسته و نمی دانم، خصوصاً
 در این میدان وسیع علمی که چون يك امر طبیعی و با افکار بشر مختار؛ از اول
 ظهور تمیز در بشر، خلقت شده و با آخرین افراد کامله بشر الی یوم القیمة همدوش
 امثال اینگونه سؤال و جوابها خواهد رفت؛ تا بشر را بخاک تحیر که آخرین
 منزل کمالی اوست بسپارد

اگرچه چندی قبل در جزوات «خودشناسی حق الیقین» که شرح بر علم النفس
 «بوعلی سینا» است و عنقریب طبع و نشر خواهد شد، بمناسبت شرح دفتر اول مثنوی
 که بتوسط «کلاله خاور» چاپ شده است، مفصلاً در این موضوع سخن
 گفته‌ام، و لکن در اینجا هم بر حسب وظیفه، اجمالاً مختصری از آنها را بضمیمه
 مقدمه ای ذکر می کنم

«مقدمه»

چون تمام سئوالات و چون و چراها (برای چه؟ بچه علت؟ کجا؟ چه وقت؟ در چه؟ از چه؟ چطور؟ چگونه؟ و باید، آیا و مانند اینها) مانند تمام موجودات، مخلوق متأخر از فعل حق میباشند و فعل حق چون مقدم بر همه آنها ذاتاً میباشد؛ پس چون و چراها در فعل متقدم حق در کائنات مجموعاً من حیث المجموع معقول نیست، تا اعتراض شود،

اما اگر اشکال شود که چرا این امر غیر معقول با افکار بشر بطور طبیعی و آزاد خلق شده که هر کسی قادر بر چون و چراست؟ جواب آن چنین است: چون افکار بشر جزئی از اجزای مجموع عالم و متأخر ذاتی از فعل حق می باشد، امثال این چون و چراها راجع با جزای داخلی عالم که متأخر از فعل حق است میباشد منتهی بشر مختار بر حسب خیال گاهی سوراخ دعا را گم کرده، قوای خدا داده خود را در غیر ماوضع له اشتباهاً اعمال مینماید، لذا اگر کسی توانست بمثل مجموع عالم قیاسی و خیال، مثلی بنماید، من عقیده دارم بهتر از آن مثل هم میتوان تصور کرد. چه: هر کس خیال مثلی و تشبیهی برای عالم فرض نماید، آن اجزاء کوچک مجموع عالم است نه مثل عالم و از جمله بدیهیات اولیه است، که جزء مانند کل نیست اگر کسی بگوید: عالم درختی را ماند که صاحب برگ و ریشه و ساقه و میوه است؛ باید گفت: چون درخت کوچکترین اجزای عالم است، پس قابل مقایسه با حقیقت عالم نمیباشد.

اگر باز بگوید: عالم مانند حیوانات دارای اعضاء و جوارح است، باید اظهار داشت: که چون حیوان جزئی از عالم است پس مانند کل نمیشود و قس علیهذا. زیرا هر جزئی از کل محیط خود چون بی اطلاع است، از خود نیز آگاهی ندارد تا چه رسد بغير خود.

اینست یگانه دلیل آنکه هیچ طبیعتی حتی انسان نیز از خویشتن بیخبر است و البته بطریق اولی از کل خود نیز اطلاعی ندارد. چه: بمحض اطلاع از جزئیت خود مانند قطره‌ای در دریای وجود محو شده و حیثیت جزئیت خویش را نیز از دست می‌دهد.

این بود سر مصرع. «محرّم این هوش جز بیهوش نیست» که در دفتر اول مثنوی در مواضع متعدده شرح داده‌ام.

و مولوی در این باب بازمی‌فرماید:

«گفتم ار عریان شود او در عیان: نی تو مانی، نی کنارت، نی میان»

و اشاره علوی در حدیث «ما الحقیقه» راجع باین تقسیم می‌فرماید:

«الحقیقه کشف السجّات الجلال من غیر اشاره» یعنی تا سجّات جزئیت به

تمرکز افکار و توحید نفس بطور ملکه و عادت از بین نرود، حقیقت مکشوف

نمیگردد و البته پس از کشف حقیقت، مراتب عقلی، فکری، حسی، وهمی، خیالی

علمی، فوادی و ذاتی سجّات جزئی باقی نمیماند تا با اشاره عقلیه یا حسیه؛ اشاره

بحقیقت الحقایق بنماید؛ پس:

«آنرا که خبر شد؛ خبری باز نیامد»

خلاصه آنکه در جائیکه بمثل عالم بی مثل نمیتوان تصور کرد و هرچه

تصور کنی جزئیت نه کل، پس چطور می‌توان بهتر از این نظام احسن کائنات

فرض نمود؟! تا اعتراض بآن کرد. عالم: مثل و مانند و همچنین زمان و مکان ندارد تا

گفته شود کجا و کی و بمثل چی و کی عالم خلق شده؟ (زمان و مکان از شرائط

اجزای عالم است نه کل عالم) و همچنین از چیزی و برای چیزی و بچیزی خلق

نشده، تا سؤال و اعتراض بآن شود (احاطه عالم چیزی از خود خارج نمیکند

تا بآنها سؤال و اعتراض شود) و همچنین چگونگی و اندازه گیری، از شرائط

اجزای آنست؛ پس در جائی که مجموع عالم جای سؤال و اعتراض برای احدی باقی نگذاشته، چگونه از مشیت مطلقه و فعل حق که ذاتاً متقدم بر تمام پرسشها و مجموع عالم است، میتوان سؤال و بر او اعتراض نمود؟

دلیل دیگر: برای آنکه ثابت شود اجزای عالم باعلا درجه حسن بلکه بمافوق التصور مانند مجموع عالم ایجاد شده بقسمی که جابرای هیچگونه ایراد و اعتراضی باقی نیست:

اگر کسی بگوید برای سوختن و گرم کردن بهتر از آتش چیزی دیگری هست واقعاً غلط است، زیرا کار آتش از غیر آتش تصورش هم نشاید چه جای ایجاد آن! همچنین آب و خاک و هوا هر يك برای کاری و آثاری بقسمی ساخته شده اند که بهر اندازه غیر آنها کارشانرا از طبایع غیریه خود بنماید تصورش هم ممکن نیست و همچنین ابر برای بارش و آفتاب برای تابش و بالجمله هر طبیعتی برای آثار طبیعی مختص بخود بطوری خلق شده که از غیر آنها ساخته نیست، جز آنکه با آنها مشترك باشد و باز معلوم می شود آثار آنها بواسطه وجود اشتراکی آنهاست.

پس آن حکیم علی الاطلاقی که: هر طبیعتی را که برای هر چیزی بطوری خلق فرموده است که غیر آن قادر بر ابراز آن کار نیست، خلقتش از هر نقص و خلی منزله است، چشم را برای دیدن، گوش را برای شنیدن، عقل را برای معقولات، و هم را برای موهومات، اعصاب را برای احساس، معده را برای هضم مخصوص و مناسب هر جاننداری، روح را برای حیات و آلات تناسل را برای ابقای نوع و جلب ملایم و آلات دفاعیه را مناسب هر حیوانی بطوری خلق فرموده است که مافوق آن متصور نبوده و نخواهد بود.

و البته هر چه غیر از اینها تصور شود، کار اینها را نمیتواند انجام دهد.

نقاش ازل هر نقش زشت و بدی را بقسمی خوب و زیبا کشیده که احدی بمهارت او ولو بتصور و خیال هم باشد، از عهده ترسیم نظیر آن نقشا بر نمی آید تا چه رسد بایجاد آن، چه: آن نقشهای بد و زشت و غیر طبیعی بمراتب بیش از خوب و زیبا، توجهات و دقت استاد کامل را که قادر بر هر دو طبقه زشت و زیبا هست بخود جلب می نماید؛ تا در بدی و زشتی، خوب بد و زشت گردد، بقسمی که از عامه، جلب توجهات بزشتی خود می نماید.

بعلاوه یکی از مستحسنان کمالیه خلقت خیرات و صاحبان بهجت و جمال و کمال آنستکه: بمقتضای قضیه طبیعی (تعرف الاشياء باضدادها) در مقابل هر خوبی، بدی و هر خیری؛ شری و هر نوری؛ ظلمتی و هر عبادتی؛ معصیتی و هر وجودی، عدمی و هر ایمانی؛ کفری خلق شود که تا بهر اندازه بدیها باعلی درجه بدی و بهتر از هر بدی بقسمی خلق شود که فوق آن بتصور در نیاید چه رسد بایجاد آن.

البته بهمان اندازه خوبیهها فقط با آرایش بدیها بقسمی باید جلوه گری نمایند که اگر بدیهای شرور قلیله نبودی، خوبیههای خیرات کثیره که یکی از لوازم ذاتی و صفاتی و آثاری آنها بجلوه اضداد آنها بوده نبودی. پس نقاش قادر علی الاطلاق باید بهر دو طبقه از نقشهای زشت و زیبای خود چنان قادر باشد که هر دو را باعلی درجه مافوق التصور ترسیم نماید.

و این مستلزم خلقت اختیار بین نفی و اثبات، جاذبه و دافعه، روح و جسم، موت و حیات، نقصان و کمال است، چه: هیچ موجودی از انواع نفی و اثبات خالی نیست، پس هیچ موجودی بی اختیار خلق نشده، چون اگر قابل نقصان و شدت و ضعف که از لوازم امکان است

خلق شده، حتی هیچ موجودی از نیستی بهستی نیاید، الا آنکه بگوش اختیار خطاب کلمه کن را بعین آن خطاب میشوند و همین معنی اختیار عمومیت که عکس فاعل مختار و مظاهر اختیار مطلق که از عکس و تجلیات معکوسه فاعل مختار علی الاطلاق همه اختیارات فوق الذکر خلق شده است؛ پس: «هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست» که باختیار خود، از جواد فیاض علی الاطلاق قبول کرده ایم و خویشرا بسوء اختیار بانواع بلاهای ارضی و سماوی مبتلا نموده ایم.

اگر باز اشکال شود که چرا ما مجبور و مسخر و بیک جهت خلق نشده ایم تا ابتلای ما بدست خودمان نباشد؟ باید در جواب گفت: باز از همان قوه اختیار ماست چنانکه در مقابل ملك جبار و فاعل مختار که آیه «تعز من تشاء و تدل من تشاء» وصفی از اوصاف اوست، با کمال قدرت مانند شاعر کرانمایه آقای عبدالحسین بهمنی ایستادگی نموده و بنای اعتراض و چون و چرا را میگذارد.

در صورتیکه در مقابل يك ملك مقتدر بلکه یکنفر از حکام او، احدی را قدرت اینگونه اعتراضات یا کله گذاری یا بازخواست نیست! پس چگونه معترضین که در مقابل قهار علی الاطلاق عبد ذلیل هستند و بجز عبودیت و تسلیم چاره ای ندارند، خداوند را مانند يك نفر رفیق یا مامور خود پنداشته و بدون هیچ ترس و مانعی با کمال جرأت، بازخواست از اعمال او می نمایند. آیا اگر عکسی از عکسهای فاعل مختار مطلق خلقت نبودند، چنین اختیار مطلق و لووهمی هم باشد داشتند که هر چه دل تنگشان میخواست بزبان افکار یا بزبان جسمی خود بگویند؟!.

البته از لوازم این اختیار مطلق آنست: که مسبب الاسباب باید قبل از خلقت این اختیار، وسیله نشو و ارتقای اختیار را نیز، باختیار خلق کند

تا در خلقت بظلم و جبر و نقص بر نخورد (**وما ربك بظلام للعبيد**) چنانکه قبل از خلقت حواس ظاهر، محسوسات و قبل از تشنه و گرسنه، آب و مواد غذایی و قبل از روح ابدان و قبل از افکار، متفکرات و قبل از عقل، معقولات و حقایق را مناسب خلق کرده و سپس حاجت مندان بآنها را بوجود آورده است و بدیهی است که تاسف‌رۀ پر نعمت طبیعت را انچیده است، میهمان دعوت نکرده و هم چنین تا اسباب اختیار مطلق را خلق نموده **قوة مطلقه** اختیار را در بشر از عکس اختیار مطلق خود ایجاد نکرده است،

پس اگر بسوء اختیار، در مقدمات کمال اشتباه گردد و صاحب اختیار خود را در انواع بلاها مجبور مشاهده کند، نیز از اختیار اوست. بنا بر این چون بشر، مختار مطلق (ولو در قوه ای از قوای او با اسباب جریان این اختیار که از لوازم یا مقدمات اختیار مطلق اوست) خلق شده، پس آنچه ایراد و اشکال در جبر و ناچاری اوست، از لوازم اختیار و سوء اختیار وی است که لوازم اختیار، غیر سوء اختیار است.

* * *

اگر باز اشکال شود: که اگر ما عکس فاعل مختار مطلق هستیم، پس چرا احساس عکسیت خود را نمیکنیم، تا عکسیت خویش را بعبودیت بدون اعتراض تسلیم اصلش بنمائیم، باز جواب حلی و نقضی آن چنین است: این عدم احساس هم از سوء اختیار ماست که انبیا برای تقویت حسن اختیار ما، در احساس فوق‌الذکر آمده‌اند و ما بسوء اختیار نیز بر آنها اعتراضات علمی و عملی نموده ایم. و تا عکس نتیجه معکوسیت خود را، در معترضین ندهد، باصل خود برنخواهد گشت، چنانچه گویند: عالم طبع و طبیعت مانند حروف وارونه در مطبعه خلقت چنان چیده شده است که همه چیز او را میتوان وارونه

فهمید و زبان اشکالات گشود و تمام اشکالات از همین طبع بمعنی وارونه است میخواستیم به بینیم آیا خلقت اختیاری صاحب دو جهت بلکه صاحب مراتب ضعیفه و شدیدة و ناقصه و کامله بهتر است یا مجبور در يك جهت که مستلزم عجز و محدودیت فاعل مختار مطلق است؟ البته جواب مثبت است که سعه وجودی خالق و مخلوق را بسعه اختیار میرساند و این خود مستلزم خلقت اضداد بین دو طرف عرضی اختیار در قبول طولی اختیار از نقصان و کمال است.

اگر باز اشکال شود؛ چرا همه با اختیار به اعلی درجه کمال خلقت نشده اند؟..

جواب عرفانی و فلسفی آن اینست: این فرض مستلزم انحصار خلقت بیک موجود بسیط بدون اختیار و خلاف فرض کمال اختیار است. چه سابقاً ثابت کردیم که تعدد اضداد از لوازم اختیار است و محدودیت خلقت بیک شیء واحد بسیط کامل کاشف از محدودیت فیض غیر متناهی و کرم عمومی خلاق آنست، چه اگر سایرین را ماندا و بدون هیچگونه امتیازی حتی امتیاز در مثلثیت خلقت باعلا درجه کمال خلق مینمود البته خلقت منحصر بهمسان بیک شیء میشد و اگر با امتیاز خلق میکرد و بعلاوه آنکه امتیاز با مثلثیت منافات دارد مستلزم تکرار در خلقت است و البته تکرار لغو از حکیم نشاید چون امتیاز در درجه واحد معقول نیست الا بنقصان و کمال شدت و ضعف و این خود مستلزم خلقت مراتب اضداد و جنگ و نزاع در مراتب نقصانها و کمالات اختیار ید است که نیز مستلزم خلقت اضداد در دو طرف اختیارات غیر متناهی است.

پس معلوم شد که خالق بیچون همه را اکمل خلق کرده، چه اکملیت او اکملیت همه است. ولکن چون این خلقت اکملیت واحد بسیط، منافی

با سایر مراتب متعدد ناقص و کامل نیست برای سعه وجودی او که از لوازم کمال خلقت اوست سایرین را هم از جود و کرم خود محروم نموده تا در قبال اکمالت عقل اول ظاهر تر و کاملتر گردد و این خود مستلزم خلقت اعداد با اختیار است

چون غالباً اعتراضات از باب تحزیه اشياء که بعضی از مطالب را هر معترضی با غفلت از هزاران مطالب مربوطه در نظر میگیرد سپس اعتراض مینماید؛ پس تا تمام موجودات را بیکدیگر نگیرد و جهت یگانگی همه را در نیابد، ممکن نیست رفع اعتراضات گردد. چنانکه «استاد بندزن» وقتی تمام تکه های کاسه خورد شده را بجای خود بگذارد همه اشکال مختلفه یکی میشود و ایرادی در آن بنظر نمیرسد؛ اما برعکس اگر اتفاقاً يك قطعه جا بجا بماند زده شود، تمام تکه ها قابل ایراد بنظر میرسد. همینطور چون «استاد بندزن» ازلی، هر موجود ناقص و کامل و ضدی را بجای خود بجاذبه عمومی بند زده است؛ پس باید نظر بمجموعه کائنات انداخت تا دفع ایراد و اشکال گردد والا «اگر یکذره را برگیری از خاک خلل یابد همه عالم سراپا»

خلاصه آنکه عمده این اعتراضات از عدم تصفیه افکار درهم و برهم و خیالات غیر منظم ناشی میشود که عالم را بطور غیر منظم احساس کرده و بر آن اعتراض مینماید که باید اولاً یقین بصحت میزان افکار ناقصه مضطربه متلونه که ناشی از هوسات و شهوات و اشتباهات در بدی عادات و اخلاق و مانند اینها شده بنمائیم سپس در صدد پاسخ اعتراضات منطقی او برآئیم و الا معنی ندارد که کسی اعتراض بحقائق با عدم اعتراض بافکار خود بنماید بلکه افکار فرعیه ذهنیه اولی باعتراس از حقائق اصلیه است که باید بمشق تزکیه و توحید نفس اصلاح شود.

(۳۶)

تهران: نظریه بانو شایسته «صادق»

با مطالعه «بیچون نامه اخگر» اولاً از زحمات آقای مطیعی مدیر روشن ضمیر جریده «کانون شعرا» باید قدر شناخت که با این نشریات سودمند عالم ادبیات را خدمت میکنند.

از حسن توجه ایشان متشکرم که عقیده خام بنده را نیز بقضاوت درچنین مسئله غامض دعوت فرمودند. ولی درجائیکه دانشمندان و فیلسوفان بزرگ از حس قضیه عاجزند بنده را با فکر و اطلاع نا رسا اظهار عقیده کردن خطاست.

«جائیکه عقاب پر بریزد از پشه لاغری چه خیزد!»

همینقدر میتوانم عرض کنم که کهنه مبحث چون و چرا در اوضاع

خلقت با خود خلقت شروع شده. هم از اول متفکرین عالی مقام با همه وسعت فکر و حدت ذهن؛ چون بر همه اسرار خلقت و کیفیت رموز طبیعت نتوانستند

احاطه پیدا کنند هر یک باقتضای زمان و مکان گوشه‌ای از اوضاع جهان را در مد نظر گرفته با غفلت از قسمتهای دیگر بعقیده و سلیقه خود نواقصی در

آن یافته به چون و چرا پرداخته‌اند.

بعبارت دیگر عظمت حکمت خداوندی تماماً در حوصله تنگ و تاریک

بشر نگنجیده تولید عصیان و کفران نموده است و بعضی‌ها که بیشتر مادی بوده‌اند چون احوال را با احتیاجات و امیال خود مساعد نیافته‌اند پی‌چون

و چرا شتافته‌اند و الا آقای «بهمنی» و خیلی پیشتر از ایشان فیلسوف شهیر ایران که در مقام اعتراض گفته است:

«اگر ریگی به کفش خود نداری چرا بایست شیطان آفریدن»

خوب دانسته و دانند که شیطان چیست .

باید از آقای « بهمنی » ممنون شد که با « محاکمه » خود جالب پاسخ استادانه شاعر توانا « آقای سرهنک اخگر » شدند و « بیچون نامه » ایشان زینت گراندهائی بر ادبیات فارسی افزوده است .

امثلة بدیعه‌ای که باین شیوائی منظوم فرموده‌اند در اثبات مدعا از براهین قاطعه است .

در ضمن تذکر این نکته را لازم می‌شمارم که توده ملت از گرات خواب غفلت تازه می‌روند سرا سیمه بیدار شوند و هنوز بقدر کافی چشم حقیقت بین باز نکرده اند که راه از چاه بدرستی بشناسند و در تحت فشار حرص و آرزو قهراً به تک و دو مادیات افتاده از معنویات دور میمانند . پس لازم ترین وظیفه انسانیم: محکم کردن مبای اخلاقی آنهاست و استحصال این مقصود عالی را با فکر قاصر خود در این میدانم که فضلا و نویسندگان توانا با نشریات عالمانه سعی کنند که روابط توده جاهل با مقدسات و معنویات محکم گردد که مبادا خواب آلودگان جهالت در پرتگاه مخوف سوء اخلاق بلغزند .

« شایسته . صادق »



(۳۸)

تهران: نظریه آقای مرتضی
فرهنگ، ترجمان الممالک
رئیس انجمن ادبی فرهنگ

(عکس سمت راست)



حکمت فرهنگ در محاکمه آقای
بهمنی با خدا باسمت مدعی عمومی
آقای سرهنگ اخگر

آقای «بهمنی»: نسبت باظهاراتش چندان مقصر نیست که بایش قلم
خداپرستان سیم خارداری پیرامن عقیده اش بکشند، زیرا ایشان نیز «خدا»
پرست می باشند.

دلیل خداپرستی ایشان اینستکه: هرچند از فاعلیت خیرات خداچشم
پوشیده ذات «بیچون» را آفریننده شرور فرض کرده و بقول خودش در مقام
گستاخی برآمده است؛ ولی با این نغمه مخالف حقیقت تلویحاً بل تصریحاً
بوجود «خدا» اذعان کرده بنابراین مردی مشرک یا مادی نیست؛ بلکه از
فلسفه ایجاد اندکی دور افتاده است و زیبایی خلقت را در این میدانده مستی
مخلوق عاجز بی آزار کوسپند آسا در مرتع عالم بچرا مشغول باشند و هرگز
مورد حمله نابهنگام کرکان واقع نگردند!

آقای «بهمنی»: از سرودن منظومه «محاکمه باخدا!» قصد فلسفه بافی
و بلکه شاعری هم نداشته زیرا بقول خودش صاف و ساده خود را مخلوقی

بی اراده تشخیص داده و «خدا» را مسئول آفریدن کرک و میش میدانند.

راستی میخواهم بدانم مگر صحنه ای از صحنه تلافی کرک و میش زیباتر و قشنگتر هم می شود؟ یا اگر میش بود، کرک نبود مگر نفس ایجاد حتی بچشم آقای «بهمنی» معلوم و هویدا نمیشد؟

آقای «بهمنی» بره را مظلوم و کرک را ظالم می پندارند و پیخبر از فلسفه آکل و مأ کول، نمیدانند بره و میش هم در عالم خود بقدر کرک و پلنگ، ظالم و جان شکار هستند (چنانچه در مقاله نی و قلم تکامل نباتی این جمله را نگاشته ام).

اگر بدیده تحقیق بنگرید، آهو هم با آن چشمان شهلا و اطوار زیبا در حد خود ظالم است، ورنه سوسن و ضمیران را در زیر پای خود لگدمال نکرده و برک تاك را که کهواره ذوق است، درهم نمی شکست.

دل میخواست آنها که اینهمه از شقاوت کرک و مظلومیت گوسپند صحبت میکنند و ایجاد کرک را بنام «ایزد» مخالف عدالت می پندارند، يك مزرعة تریزك یا يك باغچه ای مشتمل بر گل رازقی و «ما گنولیا» پیدا شدند و یکی از همان گوسپندان مظلوم بدان مزرعه یا حدیقه راه می یافت و همینکه عملیات خود را میکرد، آقای دوست گوسپند از دور میرسید و گل و گلستان و سوسن و ضمیران خود را شکسته و چریده میدید و در آن حال که دو دستی مگس آسا بزمیزد، پیش میرفتم و سلام میکردم و میرسیدم: «قربان! اگر کرک آمده بود بهتر بود یا این گوسپند؟!»

البته جواب معلوم است که «کاش کرکی می آمد و اول این گوسپند ظالم را صید میکرد. کرک که به گل یاس و درخت مرکبات کاری ندارد!»
 بالجمله تمام زیبایی و لطف عالم طبیعت بهمین تخالف طباع و وجود

افساد است و بشر که نماینده « خداوند » در عالم ممکنات است، خاصیتش تشخیص این زیبایی و وظیفه اش دور نگاهداشتن کرک و میش از یکدیگر است. تعادلت با وجود خصماء محفوظ و مجری باشد.

راستی طرفداران آقای « بهمنی » و این عقیده چه فکر میکنند؟ در عالم ایجاد اگر صعوه باشد و شاهین نباشد، میش باشد و کرک نباشد؛ آیا مثل این نیست که بگوئیم کاش عاجز باشد و قوی نباشد، مظلوم باشد و ظالم نباشد؟! ...

ولی همه میدانیم بانبودن قاهر، عاجزی نه! چه اینها هر یک موجد یکدیگر هستند و بغلط ما نسبت آنها را بخدا میدهیم.

ایندسته ساده لوحانی هستند که گرفتار اشتباه عظیمی شده اند. اگر بزرگی گفته: « خدایا راست گویم فتنه از تست! » آن سخن با گفته آقای « بهمنی » بسیار تفاوت دارد و مصراع فوق ترجمه « ان هی الافتتک » می باشد که در خود قرآن هم هست.

بعقیده نگارنده این گروه نظریاتی که مطلب تازه ای ندارند در صدد « محاکمه با خداوند » برمی آیند! آقای « بهمنی » مرد بیدین خدا شناسی نیست و اگر شیطان یکی از بازیگران صحنه آفرینش نبود، عرصه ایجاد جلوه ای نداشت دلم میخواست نمایشی از تدارك خمیر عنصری حضرت آدم و تکلیف سجده بشیطان و سربیزی وی از اطاعت و طردش از ساحت فرشتگان و کروبین میساختند و دو سه شاهکار شیطانی را هم که همه بخاطر سپرده و بلدیم به نمایش میگذاریم و از این آقایان میپرسیدیم: « راستی عالم وجود، بدون شیطان رونقی دارد؟ » به بینیم چه جواب میدهند.

انسان باید مقام خود را در عالم کون و فساد بشناسد و بداند که خلیفه

خدا در عالم ممکنات. اگر عادل است ، وجود وعدم گرگ و میش پیش عدالت او یکسان است زیرا «فمن يعمل مثقال ذرة شراً يره» در خاتمه از آقای «سرهنگ اخگر» پردازنده چکامه غرای «بیچون نامه» تقدیر میکنم که با فکری روشن و دماغی مستعد ، ادیبانه آقای «بهمنی» و طرفداران عقیده شان را از پیراهه نجات داده و در شاهراه حقیقت نزدیک کرده اند و شأن «بیچون نامه» نزد من با اثرات شمشیر فاتحین و غزاة اسلام برابر است و مزید مجاهدت و توفیق ایشان را از درگاه حضرت و اهب العطیات جلت عظمته مسئلت دارم و دوست ادب شعار عزیزم آقای «طایعی» را به نشر «بیچون نامه اخگری» که مصباح مشکوة حقیقت و خدا شناسی است تهنیت و تبریک میگویم و مزید توفیقانشان را برای سایر نشریات «کانون شعرا» خواستارم .

« فرهنگ »



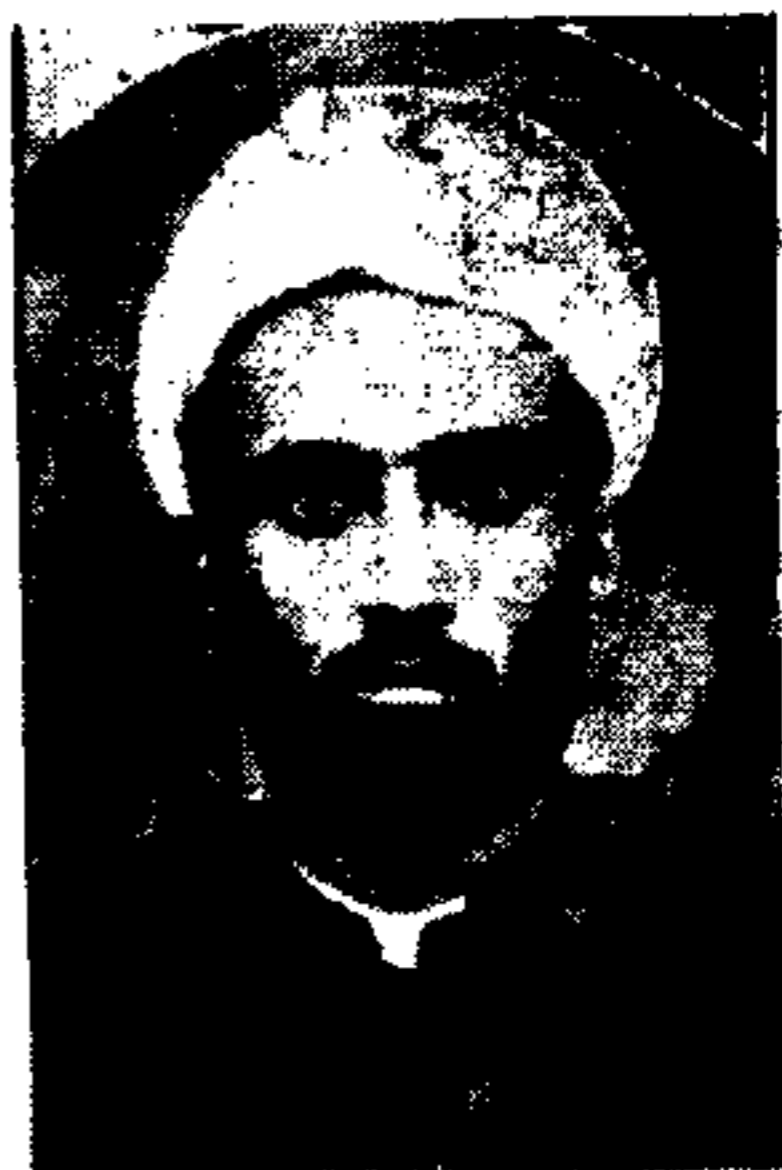
(۳۹)

تهران: نظریه آقای محمد تقی

« فلسفی »

« واعظ معروف »

(عکس ست راست)



موضوعی که در « بیچون نامه » بین

« آقای بهمنی » و « آقای سرهنگ اخگر »

مورد بحث است از مسائل مهمه فلسفه و سالیان دراز است در آن گفتگو می شود که این مختصر گنجایش ذکر بعضی از آنها را هم ندارد. همینقدر برای انجام وظیفه و اجرای خواهش دوست عزیز « آقای مطیعی » مدیر محترم کانون شعرا مختصر مطالبی را که مناسب با موضوع فعلا بخاطر دارم با کمال اختصار در چند صفحه تقدیم معظم له نموده ولی روی سختم با حدود احترامات و کمال ادب با آقای « بهمنی » است.

« آقای بهمنی ! » اولاً هر موضوع مشکلی که حل آن منوط بقضاوت

یک نفر قاضی صالح باشد، زمانی میتواند آنقاضی در آن موضوع قضاوت کند که قبلاً ماهیت دعوی را تشخیص دهد که این خود یکی از شرائط صلاحیت قاضی است و سپس اظهار نظر کند و قضاوت قبل از احاطه بموضوع دعوی از قبیل: (تصدیق بلا تصور) معروف است. در این موضوع که تشخیص حسن یا قبح نظام عالم است گمان میکنم شما و بنده صلاحیت قضاوت آنرا نداریم چه آنکه:

حکم بحسن و قبح نظام عالم بعد از احاطه باصل نظام کون است کدام بشر است که بنظام کبی جملی عالم احاطه علمی پیدا کرده باشد؟ و حال آنکه خالق کون در قرآن کریم: **(ماشهدتهم خلق السموات والارض و لا خلق انفسهم)** می فرماید علمای بشر پس از سالها مطالعه در کتاب کون جز تحیر بهره ای نبرده و چیزی بدست نیاوردند. مثل بشر در این عالم عیناً مثل چند طفلی است که آنها را در کتابخانه منظمی برده باشند؛ آیا این کودکان در این کتابخانه که در آن انواع کتب علمی و نتیجه افکار سالها زندگانی بشر است جز نظم و ترتیب چیز دیگر هم می بینند؟! آیا هرگز بمسائل و مباحث مندرجه در آن هم بر میخورند؟! ما کودکانیم که در این کتابخانه طبیعت آمده ایم و از این جهان بزرگ جز نقش و نظم نمی بینیم بقول نظامی که درباره ستارگان میگوید:

« از این گردنده گنبد های پر نور بجز گردش چه شاید دیدن از دور »
چنانچه آن اطفال را نمیرسید که نسبت بحقیقت آن کتب و کتابخانه قضاوتی کنند؛ ما را هم نسبت باین عالم!...

۲- قاضی در موقع قضاوت باید با یکروح آزاد و فکر بی رنگی در موضوع مطالعه، نموده آنگاه رأی خود را اظهار کند و بعبارة دیگر قاضی در موقع قضاوت نباید در تحت تأثیر یکی از عوامل خارجی از قبیل: غضب، شهوت، عاطفه، حب و امثال اینها که بحریت فکر لطمه میزند واقع شود، چه: آنکه نفس متأثر روی ملائمت و یا منافرات طبع خود حکم میکند نه روی واقع موضوع و رأی چنینی پسندیده و مورد قبول عقل نخواهد بود لذا اسلام در باب «قضا» میگوید: قاضی حق ندارد در مجلس قضاوت یکی از متداعین اظهار دوستی کند یا مراعات حب پدری و فرزندی و یا سایر عواطف بنماید **« ولا تأخذکم بهما رأفه »** حتی مجاز نیست که از حیث احترامات یکی را

بردیگری ترجیح دهد، بلکه باید خود را از تمام علائق عاری نموده و طرفین دعوی را یکسان به بیند. بنابراین: با فرض صلاحیت بطوری که از ساختمان کلمات شما پیداست؛ در موقعیکه روح از حملات شدائد و فشار های زندگانی خسته شده پروردگار مهربان خود را مورد این تندبها قرار داده و حکم بقبح نظام عالم نموده اید البته، این قضاوت باطل و غیر صواب است...

۳- یکی از نوامیس مهمه این عالم که پایه تکامل و ترقی و ریشه نظام این جهان بر او قرار گرفته: ناموس (تنازع بقاء است) که مراد آن جنگ طبیعی است که در کلیه موالید این عالم از جماد و نبات و حیوان و انسان بلکه در علوم و افکار دائماً برقرار است و این نزاع در تمامی موجودات مخصوصاً در بشر مایه تعالی و ترقی اوست، این مدنیت روز افزون بشر و این ترقیات علمی زائیده شده همان تنازع طبیعی این عالم است، بشر آنروزی که گرفته-ار جنگ موجهای عجیب دریا و حیوانات بحری شد ناچار بساختن کشتیهای قوی قیام نمود، آنوقتی که خود را در برابر ظلمات متراکمه شبهای (۱) تاریک دید لا علاج بتهیه روشنائی کوشش کرد بالنتیجه بپرق موفق شد، آنروزیکه خود را در معرکه میکروبهای آدمخوار خانمانسوز مشاهده نمود بکشف خواص ادویه و عقاقیر کمر

(۱) اشاره بجواب یکی از اشکالات آقای **بهمنی** است (چه میشد گرنبودی شام تاریک) شام تاریک را در این نظام طبیعت فوائد مهمی است که یکی از آنها همین رسانیدن بشر است بچنین روز سعادت مندی که بتواند باختراع علمی خود دنیای تاریک را منور و روشن نماید، کنون آقای **بهمنی** گوید ممکن بود با نورانیت دائمی نام، باز بشر باین اختراع مهم موفق شود زیرا بزرگتر عاملی که بشر را بصراط ترقی و تعالی واردی کننده حس نیاز مندی و احتیاج بآن ترقی و کمال است، بشری که خود را در برابر ظلمتی بیچاره ندیده بلکه بحکم (**تعرف الاشياء باضدادها**) اصلاً معنی ظلمت را نیفهمد کی خود را بتهیه نور آماده میساخت؟!

همت بست و خلاصه بشر را دشمنان طبیعی او در جنگهای سخت خود وادار کرد که قدم بجاده تکامل و تعالی بگذارد، چه آنکه: عقلاء بشر یافتند جنگ طبیعی ناموس ثابت غیر قابل تبدیل این عالم است ولی در مقابل آن ناموس دیگری نیز هست که در جنگ همیشه قوی غلبه میکند لذا بر آن شدند که خود را بسلاح علم و دانش قوی کنند تا همیشه غلبه نصیب آنان شود چنان کردند و چنین شدند، کنون نمیخواهم اسرار مهمی را که بزرگان درباره این جنگ طبیعی و فوائد مهمه آن گفته اند در این مختصر شرح دهم ولی همینقدر میگویم بشر در ترقیات کنونی خود رهین منت این ناموس بزرگ است اینک آقای « بهمنی » از شما سؤال میکنم آیا سزاوار بود پروردگار بجرم این عمل حکیمانه مورد آنهمه اعتراض (۱) و تندگوئیهای سرکار واقع شود چه عرض کنم.

۴- نظام موجودات این عالم را بدو حیث میتوان نظر کرد یکی باعتبار نظام جمعی و یکی باعتبار نظام فردی آنانیکه قائلند بحسن نظام عالم، باعتبار نظام جمعی میگویند نه نظام فردی گرچه برای این سخن مثلهای بسیار میتوان فرض کرد ولی آن مثل معروف است که اگر انگشت انسانی فرضاً مبتلا بمرضی شود که طبیب دانا بقطع آن حکم کند که اگر بریده نشود خون را مسموم و مریض را تلف میکند اینک این انگشت را نسبت باین عمل جراحی بدو نظر میتوان دید یکی باعتبار نظام فردی خود انگشت و یکی باعتبار نظام جمعی بدن اگر باعتبار نظام فردیش بنگریم انگشت میگوید مرا از اصل حیواتم جدا نکنید چه آنکه حیوة مایه کمال من است و من وقتی زنده ام که به پیکر زنده ای متصل باشم و اگر خود تنها بمانم مرده ای بیش نیستم، و اگر باعتبار نظام جمعی بدن بنگریم بدن میگوید: ما جمع اعضاء سالمیم که اگر این انگشت فاسد برود

(۱) اشاره بشر (اگر تو آفریدی گوسفندان چه لازم بود کرک تیز دندان)

ما میتوانیم سالها بزندگانی خود ادامه دهیم آیا سزاوار است که حیوة سالم جمعی را فدای زندگانی موقت محدود يك عضو مریض بنمائید؟ عقل و طبیب دانا هرگز راضی نمیشوند و میگویند: (نه)

نظام عالم را بنظر اولی دیدن غلط است بلکه باید او را بنظر ثانوی که نظام جمعی بود نظر کرد یعنی من فقط بتنهائی خود را نه بینم و بس بلکه خود را در مقابل تمام عالم بمنزله کوچکتترین عضو در برابر پیکر جهان مشاهده نمایم آنگاه با این نظر جای رنجش از نظام کون باقی نمیماند و نظام عالم را بهترین نظام می بینیم چنانچه در حکم طبیعت روی نظر جمعی بدن جز حسن دستور و نظم حسن دیده نمیشود.

مثل شیرین بگری را که « **سرکار سرهنک اختر** » از زبان ماهی خودبین در « **کتاب بیچون نامه** » برشته نظم در آورده اند خود اشاره بهمین تفاوت نظر است که ماهی بیچاره باعتبار نظام فردی خود بخلفت خشکی اشکال میکند و باعتبار نظام جمعی عالم جواب می شنود اینک میگویم آقای « **بهمنی!** » اگر آن اشکالات مسلسل سرکار « **پروردگار** » باعتبار نظر اولی است جوابش **دومی** است و اگر باعتبار **دومی** است اصلا **اشکالی نیست**.

۵-: بعد از تمام این مندرجات اصلا اثبات اینکه نظام عالم بهترین نظام است خود در لسان علم برهان مستقلى دارد و خلاصه آنکه: بعد از فراغ از این مقدمه که « **حضرت پروردگار** » جامع جمیع صفات کمال و مبری از کلیه نقائص است، گفته می شود: که اگر برای عالم نظامی وراء این نظام فرض نمائیم یا بدتر از این نظام است و یا مثل این نظام است یا بهتر اگر بگوئیم بدتر از این نظام است پس بر پروردگار حکیم آوردن آن از باب **ترجیح مرجوح بر راجح** غلط خواهد بود و اگر مانند این باشد که نظر معترض را تأمین نمیکند، زیرا

بازاشکالات بنظام کون بحال خود باقی میماند و اگر نظامی بهتر از این باشد یا پروردگادبآن عالم بود یانه اگر نبود در ذات حق جهل لازم آید و جهل مستلزم نقص است و خلاف مقدمه اولیه است که حق جامع جمیع کمال و از کلیه نقائص مبری است و اگر عالم بود علت نیاوردن آن نظام بهتر یا برای عجز حق بوده و یا برای بخل از فیض و هردو ایجاب وجود نقص در حق میکند و بحکم مقدمه مذکوره حق از نقص مبری است. پس میفهمیم: که این نظامی را که حضرت حق آورده بهترین نظام است برای این عالم و با تصدیق قطعی عقل سلیم باینکه نظام عالم نظام اتقن احسن است اگر باز در خاطر اشکالی باشد باید آنرا از نقص و جهل خود بدانیم نه بیجهت خدا را مورد تند گوئی و حملات خود قرار دهیم. اکنون بواسطه عدم فرصت بعرض خود خاتمه داده و از خداوندگار ناظم عالم: سعادت مندی سرکار آقای «سرهنگ اخگر» و دوست محترم آقای «مطیعی» و موفقیت بصلاح آقای «بهمنی» را خواستاریم.

«محمد تقی فلسفی»

